



The Transformation of the United States' Economic Position in the New Architecture of the Global Economy: The Role of BRICS and the Leading Economies of North Africa

Somayeh Azhdari¹ | Magid Rasouli²

1. Assistant Professor, Department of Economic Studies, Center for African Studies, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. s.azhdari@modares.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Geopolitics, Center for African Studies, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. m.rasouli@modares.ac.ir

Volume info

Vol. 6
Series: 21
Spring 2026
P.P: 101-131

Article Type

Research Paper

Article History

Received:
13 September 2025
Revised:
03 July 2026
Accepted:
13 July 2026
Published:
13 July 2026

ISSN – E-ISSN

ISSN: 2821-0247
E-ISSN: 2783-4743



Abstract

Despite the expansion of studies on the relative decline of the economic power of the United States and the rise of emerging powers, no comprehensive assessment has yet been offered of the simultaneous role of the BRICS coalition and the leading economies of North Africa in altering the balance of international economic power. This article examines the active role of the BRICS member states and the key economies of North Africa (Algeria, Egypt, and Morocco) in shaping the emergence of a new global economic order. Accordingly, the main question is whether this coalition possesses the necessary capacity to effectively reconfigure the global balance of power and reduce the international system's financial dependence on the United States. Relying on the theoretical framework of structural power and the hegemonic transition approach, and through the analysis of statistical data from institutions such as the World Bank, the International Monetary Fund, and the World Trade Organization, the article depicts the occurrence of a major shift in the balance of power. Based on this research, which has been conducted through documentary study and a descriptive-analytical approach, the share of the United States in global production has declined over six decades from approximately 40 percent to 27 percent, while the combined share of BRICS and North Africa has increased from 17 percent to more than 31 percent. Cases such as Egypt, Algeria, and Morocco, drawing on their energy resources, geopolitical position, and strategic relations with China, India, and Russia, are becoming regional poles of economic power. As a result, the future global economy will be built not on the hegemony of single states, but on the collective synergy of emerging markets, in which the BRICS–North Africa axis will play a facilitating and pivotal role.

Keywords: U.S. economic hegemony, BRICS, North Africa, new architecture of the global economy, transition from the American economic order

Cite this article: Azhdari, S., & Rasouli, M. (2026). The Transformation of the United States' Economic Position in the New Architecture of the Global Economy: The Role of BRICS and the Leading Economies of North Africa. *American Strategic Studies*, 6(1), 101-131. [10.47176/ASR.2026.1353](https://doi.org/10.47176/ASR.2026.1353)



Publisher: Imam
Hossein University.

"Authors Retain
The Copyright"



تحول جایگاه اقتصادی ایالات متحده آمریکا در معماری نوین اقتصاد جهانی:

نقش آفرینی بریکس و اقتصادهای برتر شمال آفریقا

سمیه اژدری^۱ | مجید رسولی^۲

۱. نویسنده مسئول: استادیار، گروه مطالعات اقتصادی، مرکز مطالعات آفریقا، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. s.azhdari@modares.ac.ir

۲. استادیار، گروه ژئوپولیتیک، مرکز مطالعات آفریقا، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. m.rasouli@modares.ac.ir

چکیده

با وجود گسترش مطالعات درباره کاهش نسبی قدرت اقتصادی ایالات متحده و ظهور قدرت‌های نوظهور، تاکنون ارزیابی جامعی از نقش هم‌زمان ائتلاف بریکس و اقتصادهای برتر شمال آفریقا در تغییر موازنه قدرت اقتصادی بین‌المللی ارائه نشده است. این مقاله به بررسی نقش فعال کشورهای عضو بریکس و اقتصادهای کلیدی شمال آفریقا (الجزایر، مصر و مراکش) در جهت‌دهی به ایجاد یک نظم نوین اقتصاد جهانی می‌پردازد. لذا پرسش اصلی این است که آیا این ائتلاف ظرفیت لازم برای بازآرایی مؤثر موازنه قدرت جهانی و کاهش وابستگی مالی نظام بین‌الملل به کشور آمریکا را داراست؟ مقاله حاضر با اتکا بر چارچوب نظری قدرت ساختاری و رویکرد گذار هژمونیک و با تحلیل داده‌های آماری نهادهایی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، وقوع یک تغییر عظیم در موازنه قدرت را ترسیم می‌کند. براساس این پژوهش که با روش مطالعه اسنادی و مبتنی بر رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده است، سهم ایالات متحده از تولید جهانی طی شش دهه از حدود ۴۰ درصد به ۲۷ درصد کاهش یافته است، در حالی که سهم ترکیبی بریکس و شمال آفریقا از ۱۷ درصد به بیش از ۳۱ درصد افزایش یافته است. نمونه‌هایی چون مصر، الجزایر و مراکش با اتکا بر منابع انرژی، موقعیت ژئوپلیتیکی و روابط استراتژیک خود با چین، هند و روسیه، در حال تبدیل شدن به قطب‌های قدرت اقتصادی منطقه‌ای هستند. در نتیجه، اقتصاد جهانی آینده نه بر هژمونی تک کشورها، بلکه بر هم‌افزایی جمعی بازارهای نوظهور بنا خواهد شد، جایی که محور بریکس و شمال آفریقا نقشی تسهیل‌کننده و کلیدی ایفا خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: ق هژمونی اقتصادی آمریکا، بریکس، شمال آفریقا، معماری نوین اقتصاد جهانی، گذار از نظم اقتصادی آمریکایی

سال و شماره

سال ۶، پیاپی: ۲۱

بهار ۱۴۰۵

صص: ۱۰۱-۱۳۱

نوع مقاله

مقاله پژوهشی

سابقه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۲۲

شابا چاپی و الکترونیکی

شابا چاپی: ۲۸۲۱-۲۴۷

الکترونیکی: ۲۷۸۳-۴۷۴۳



استناد: اژدری، سمیه و رسولی، مجید. (۱۴۰۵). تحول جایگاه اقتصادی ایالات متحده آمریکا در معماری نوین اقتصاد جهانی:

نقش آفرینی بریکس و اقتصادهای برتر شمال آفریقا. مطالعات راهبردی آمریکا، ۶(۱)، ۱۰۱-۱۳۱.

[10.47176/ASR.2026.1353](https://doi.org/10.47176/ASR.2026.1353)

"حق چاپ برای نویسندگان

محفوظ است"

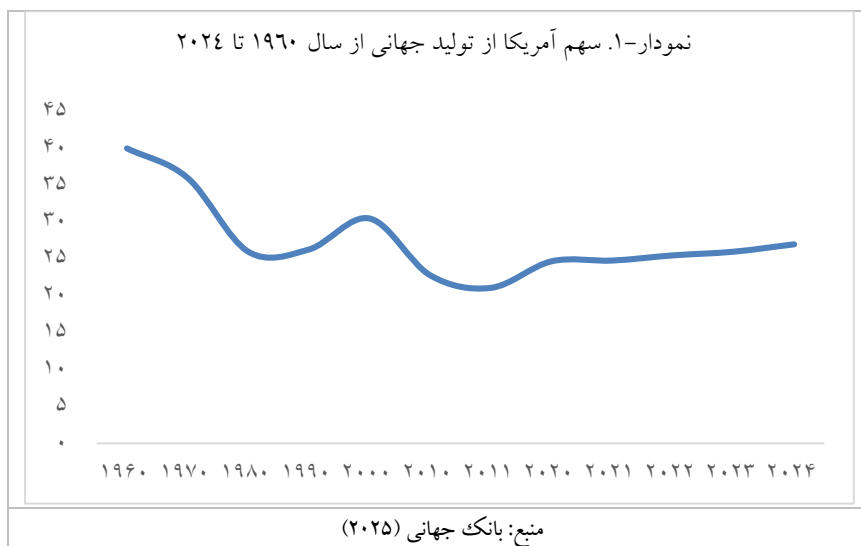
ناشر: دانشگاه جامع امام حسین(ع).



مقدمه

قدرت اقتصادی ایالات متحده یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اقتصاد جهانی در طول تاریخ معاصر بوده است. این قدرت اقتصادی از مجموعه‌ای از عوامل ساختاری و استراتژیک ناشی می‌شود که به تثبیت موقعیت آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان در قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم کمک کرده‌اند (Cartwright, 2024: 2). یکی از علل اصلی این قدرت، ساختار اقتصادی متنوع و پیشرفته آمریکا است که شامل صنایع فناوری، مالی، نظامی پیشرفته می‌شود. علاوه بر این، موقعیت جغرافیایی این کشور نیز نقش مهمی در تقویت قدرت آن ایفا کرده است (Bolt & Van Zanden, 2024: 632). سیاست‌های کلان اقتصادی ایالات متحده، از جمله برقراری ثبات مالی، توسعه زیرساخت‌ها و تقویت نوآوری‌های تکنولوژیکی، نیز به این قدرت دامن زده‌اند. علاوه بر این، دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی و تسلط شرکت‌های آمریکایی در بازارهای بین‌المللی موجب شده که آمریکا در نظام مالی جهانی جایگاه ویژه‌ای داشته باشد (Bolt et al., 2018: 5; Cartwright, 2024: 2). این عوامل در مجموع موجب شده‌اند که آمریکا با رهبری در سازمان‌های بین‌المللی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، همچنان یکی از قدرت‌های اقتصادی برجسته در عرصه جهانی به شمار آید (Adrian & Liang, 2016: 3).

نمودار ۱ سهم تولید ناخالص داخلی ایالات متحده از تولید ناخالص جهانی از سال ۱۹۶۰ به بعد را نشان می‌دهد. در سال ۱۹۶۰، ایالات متحده حدود ۴۰ درصد از اقتصاد جهانی را در اختیار داشت (World bank, 2025). با این وجود، اقتدار و تسلط ایالات متحده بر اقتصاد جهانی دائمی نبوده و علی‌رغم افزایش میزان مطلق تولید داخلی، قدرت اقتصادی آمریکا در سطح بین‌المللی و در مقایسه با سایر قدرت‌ها با کاهشی چشم‌گیر مواجه شد. به نحوی که در سال ۲۰۱۱ به کمترین میزان و به مقدار ۲۱ درصد رسید (World bank, 2025). طبق نظر محققان، عوامل کاهش سهم ایالات متحده شامل رشد اقتصادهای نوظهور (Cartwright, 2024: 2; Ashraf, 2023: 411; Edwards & Oatley et al, 2013: 25)، انتقال صنایع تولیدی به کشورهای با هزینه نیروی کار پایین (Lawrence, 2013: 25)، جنگ‌های تجاری و تنش‌های مالی با شرکای تجاری مهم (Norrlöf, 2014: 1042)، افزایش بدهی و کسری بودجه دولت (Fichtner, 2017: 27) و نیز رقابت تکنولوژیکی و نوآوری سایر کشورها (McDowell, 2017: 20) بوده است.



در مقابل این افول، در سال‌های اخیر ائتلاف بریکس با هدف تقویت همکاری‌های چندجانبه شکل گرفت. اعضای بریکس شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی، مصر، اتیوپی، ایران، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و اندونزی هستند. بریکس به عنوان یک نیروی اقتصادی نوظهور، به سرعت در حال رقابت با قدرت‌های اقتصادی سنتی مانند آمریکا و اتحادیه اروپا به شمار می‌رود (Duggan et al, 2021: Khadem, 2012: 123; Shaeri Karimi et al, 2023: 8). این کشورها با تقویت روابط تجاری، مالی و زیرساختی خود تلاش می‌کنند تا نظام مالی خود را از وابستگی به غرب کاهش دهند و راه‌های جدیدی برای همکاری‌های اقتصادی ایجاد کنند (Petry & Nölke, 2024: 61; Jahangiri & Vafae Saadi, 2018: 122). از سوی دیگر، کشورهای پیشرو شمال آفریقا از جمله الجزایر، تونس و مراکش با توجه به موقعیت استراتژیک در تقاطع قاره‌ها و نیز با بهره‌مندی از منابع طبیعی غنی در حوزه‌های انرژی، کشاورزی و مواد معدنی، به عنوان شرکای تجاری برجسته‌ای در صحنه جهانی مطرح شده‌اند (African Development Bank, 2023: 48). این کشورها با استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای خود در اتحادیه آفریقا و دیگر سازمان‌های بین‌المللی، به تقویت موقعیت اقتصادی خود در بازارهای جهانی کمک کرده‌اند و هم

اکنون به طور فزاینده‌ای به عنوان کانون‌های سرمایه‌گذاری و نوآوری اقتصادی شناخته می‌شوند (Dadush et al, 2017: 3).

با وجود گسترش ادبیات مربوط به افول نسبی قدرت آمریکا و ظهور قدرت‌های نوظهور، ارزیابی جامعی از میزان تغییر جایگاه اقتصادی ایالات متحده و سهم بازیگران نوظهور در شکل‌دهی به معماری جدید اقتصاد جهانی در دسترس نیست. کمتر پژوهشی تلاش کرده مجموعه‌ای از ابعاد ساختاری قدرت اقتصادی را به صورت هم‌زمان مورد بررسی قرار دهد. از سوی دیگر، نقش اقتصادهای برتر شمال آفریقا در فرآیند بازآرایی قدرت اقتصادی جهانی نیز مورد توجه قرار نگرفته است. بر این اساس، ضرورت پژوهش حاضر در ارائه تحلیل جامع برای سنجش ابعاد مختلف قدرت اقتصادی و کاربرد آن در درک نهادهای نوظهور بین‌الملل و پیامدهای آن برای سیاست‌گذاری اقتصادی و راهبردی نهفته است.

با توجه به مقدمه بیان شده این پرسش مطرح می‌شود که آیا این ائتلاف ظرفیت لازم برای بازآرایی مؤثر موازنه قدرت جهانی و کاهش وابستگی مالی نظام بین‌الملل به کشور آمریکا را داراست؟ این موضوع نه تنها به تحلیل قدرت اقتصادی و تجاری جهانی مرتبط است، بلکه پیامدهای عمیقی بر سیاست‌های بین‌المللی، توزیع منابع و روندهای توسعه پایدار خواهد داشت. هم‌چنین، امکان درک بهتر تغییرات نظام اقتصادی جهان را فراهم می‌سازد. در این راستا، در مطالعه‌ی حاضر از روش مطالعه اسنادی مبتنی بر رویکرد توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. بر این اساس مطلب ابتدا ادبیات تحقیق مرتبط با بررسی میزان اقتدار اقتصاد آمریکا در مقیاس جهانی و نیز ظهور قدرت‌های نوین پرداخته شده است. هم‌چنین با استفاده از شیوه گردآوری کتابخانه‌ای، آمار و داده‌های معتبر بین‌المللی گردآوری شده و شاخص‌های کلان اقتصادی محاسبه و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. در بخش پیشنهادها نیز، ارزیابی کلی از وضعیت موجود و چشم‌انداز آینده ارائه شده است.

۱- پیشینه پژوهش

کاهش قدرت اقتصادی ایالات متحده بیش از آن که به معنای پایان فوری هژمونی باشد، به مثابه فرسایش تدریجی مزیت‌ها و گذار به نظم چندقطبی تبیین شده است (Cooley & Nexon, 2024; Cartwright, 2024; Faraji, 2021; Soleimanpour & Molaei, 2013, Ajorlou, 2021; Saeedi,

2025; Mirtorabi et al, 2021). مطالعات صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نشان می‌دهد که اگرچه نقش دلار و بازارهای مالی آمریکا همچنان بی‌رقیب است، اما سهم دلار در ذخایر رسمی و برخی اقلام ترازنامه‌ای طی دو دهه گذشته به آرامی کاهش و تنوع‌سازی ارزی افزایش یافته است. این پدیده با مفاهیمی چون فرسایش خزنه توضیح داده می‌شود (Arslanalp et al, 2022; Eichengreen et al, 2017). این آثار بر خارجی بودن مزیت‌های نهادی آمریکا و اثرات شبکه‌ای دلاری تأکید دارند و هم‌زمان روند افت نسبی برخی شاخص‌ها را ثبت می‌کنند (Arslanalp et al, 2021; IMF, 2022). به تعبیر این جریان، اقتصاد آمریکا در مقیاس ملی قدرتمند می‌ماند، اما قدرت برون‌ریز آن در نظام پولی و تجاری جهانی به تدریج محدودتر می‌شود. مطالعاتی که به کاهش قدرت اقتصادی بین‌المللی ایالات متحده پرداخته‌اند شامل کوهن^۱ (۲۰۱۵)، کنوهانه و نای^۲ (۲۰۱۱) و ایکنبری^۳ (۲۰۱۸) هستند. این محققان بر این باورند که افول هژمونیک آمریکا با پایداری نهادی و ظرفیت انطباقی آن مشخص می‌شود، در حالی که مرشایمر^۴ (۲۰۱۹) و والت^۵ (۲۰۱۸) معتقدند که جابه‌جایی‌های ساختاری در قدرت، چالشی بنیادین برای برتری آمریکا به شمار می‌آیند.

در کنار این افول نسبی، بدنه‌ای رو به رشد از پژوهش‌ها به ظهور قدرت سایر کشورها در عرصه بین‌المللی پرداخته است. محققان چین را اصلی‌ترین رقیب ساختاری و در سطح گروهی، ائتلاف‌هایی نظیر بریکس را نمونه‌ای از این تغییر قدرت می‌دانند (Chang, 2023; Morin & Teper, 2023; Vafaei et al, 2023; Fateminejad, & Eslami, 2022). پژوهش‌ها نشان می‌دهند که چین با آمریکا وارد رقابت ساختاری شده و شکاف‌ها را در برخی حوزه‌ها کاهش داده است (Malkin, 2020; Schindler et al, 2023; Bagheri Dolatabadi, 2024). هم‌زمان، عملکرد بریکس حاکی از افزایش وزن این گروه در تولید و تجارت جهانی و تبدیل بریکس از یک سکوی صرفاً اقتصادی به چارچوبی چندستونی (اقتصادی، مالی، سیاسی، امنیتی) است (Iqbal, 2022; Nach & Ncwadi, 2024). بعد پولی این گذار در ادبیات دلاری‌زدایی بازتاب یافته است (Al Mosharafa, 2024). به‌رغم پایداری بودن برتری دلار، شواهد و داده‌های ذخایر رسمی نشان می‌دهد که بانک‌های مرکزی

^۱ Cohen^۲ Keohane & NyeS^۳ Ikenberry^۴ Mearsheimer^۵ Walt

و بازیگران بزرگ، به ویژه در میان اقتصادهای همسو با بریکس به سمت تنوع سازی (افزایش ارزشهای رسمی غیردلاری و طلا) حرکت کرده اند (Malkin, 2020)؛ بنابراین، ادبیات معتبر چنین جمع بندی می کند که جهان نه با افول قریب الوقوع قدرت اقتصادی آمریکا، بلکه با بازتعریف جایگاه آن در بستر تنوع بخشی ارزی، منطقه ای شدن سازوکارهای پرداخت و تشدید رقابت نهادی مواجه است (Schindler et al, 2023).

مطالعات آکادمیک متعددی نیز به بررسی ظهور اقتصادهای نوظهور آفریقایی و تأثیر آنها بر نظام اقتصادی جهانی پرداخته اند. این مطالعات نشان می دهند که کشورهایی مانند مصر، الجزایر، مراکش و تونس به طور فزاینده ای در حال تبدیل شدن به بازیگران مهم در تجارت منطقه ای، سرمایه گذاری و نوآوری هستند (African Development Bank, 2023; Melber, 2022; Aljadani et al, 2025). وجه تمایز و نوآوری پژوهش حاضر در سه سطح قابل تبیین است. نخست، برخلاف بخش عمده مطالعات پیشین که ظهور نظم اقتصادی جدید را عمدتاً از منظر اقتصادهای عضو بریکس تحلیل کرده اند، این پژوهش با لحاظ نمودن اقتصادهای برتر شمال آفریقا علاوه بر بریکس، نقش این منطقه را به عنوان یکی از کانون های نوظهور بازآرایی قدرت اقتصادی جهانی مورد بررسی قرار می دهد. دوم، به جای اتکا به یک یا چند شاخص محدود، مطالعه حاضر از مجموعه ای از شاخص های کلان اقتصادی شامل تولید ناخالص داخلی، تجارت خارجی، سرمایه گذاری، ذخایر ارزی، بدهی، تورم، نرخ بیکاری و سایر متغیرهای ساختاری استفاده می کند و از این طریق تصویری چندبعدی و جامع از جابه جایی قدرت اقتصادی در نظام بین الملل ارائه می دهد. سوم، با پوشش یک دوره زمانی بلندمدت (۱۹۸۰ تا ۲۰۲۴)، پژوهش حاضر امکان تحلیل روندهای ساختاری و بلندمدت تحول اقتصاد جهانی را فراهم کرده و خلأ موجود میان تحلیل های نظری و شواهد کمی را برطرف می کند.

۲- چارچوب مفهومی تحقیق

پایه نظری اصلی این مقاله، رویکرد قدرت ساختاری^۱ است که در برابر تصویر سنتی قدرت رابطه ای قرار گرفته است. در این رویکرد، قدرت یک دولت نه از طریق تأثیرگذاری مستقیم بر بازیگران دیگر، بلکه از رهگذر توانایی آن در تعریف قواعد بازی سنجیده می شود. این توانایی در

^۱ Structural Power

چهار ساختار مستقل اما به هم پیوسته تجلی می‌یابد. ساختار تولید (کنترل بر آنچه تولید می‌شود)، ساختار مالی (کنترل ارز و جریان سرمایه)، ساختار امنیت (کنترل بر منابع استراتژیک و زنجیره‌های تأمین حیاتی) و ساختار دانش (کنترل بر فناوری، اطلاعات و استانداردهای نوآوری) (Strange, 1975: 207).

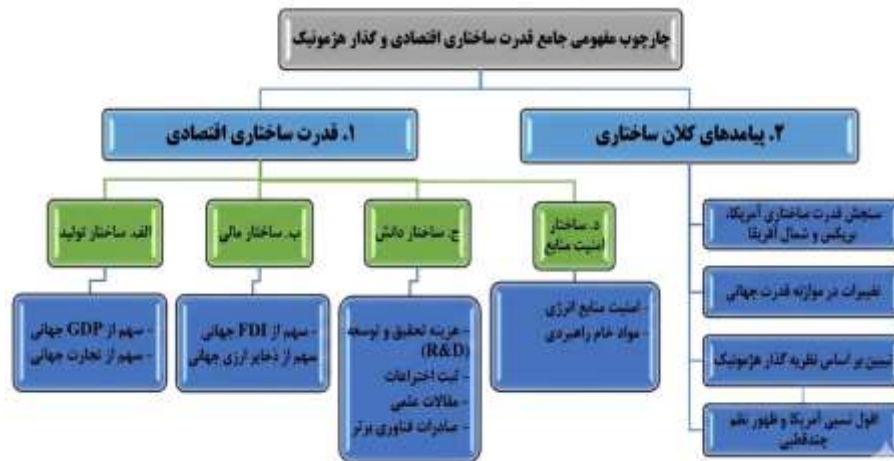
از سوی دیگر، قدرت ساختاری نه در اختیار داشتن یک منبع خاص، بلکه در توانایی یک بازیگر برای تأثیرگذاری بر ساختارها و قواعدی نهفته است که روابط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی را سازمان‌دهی می‌کنند. به بیان دیگر، بازیگری که از قدرت ساختاری بیشتری برخوردار است، ظرفیت بالاتری برای تعیین چارچوب‌های تصمیم‌گیری و جهت‌دهی به رفتار سایر بازیگران خواهد داشت (Barnett & Duvall, 2005: 39). بر این اساس، در پژوهش حاضر تسلط یا ارتقای جایگاه بازیگران در هر یک از چهار ساختار استرنج به عنوان نمودهای تجربی قدرت ساختاری در نظر گرفته شده است.

بر مبنای نظریه قدرت ساختاری، شاخص‌های مورد استفاده در این پژوهش صرفاً متغیرهای اقتصادی مستقل نیستند، بلکه هر یک به منزله نماینده تجربی یکی از ابعاد قدرت ساختاری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل انتخاب شده‌اند. در این چارچوب، سهم از تولید ناخالص داخلی جهانی و سهم از تجارت جهانی به عنوان شاخص‌هایی از وزن اقتصادی و ظرفیت بازیگران برای اثرگذاری بر ساختار تولید و مبادلات جهانی در نظر گرفته شده‌اند. (Shukla, 2022: 187). جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و ذخایر ارزی به عنوان شاخص‌هایی از ظرفیت ادغام بازیگران در شبکه مالی جهانی و توانایی آن‌ها در تجهیز منابع مالی مورد استفاده قرار گرفته‌اند (Al-kasasbeh et al, 2022: 59). همچنین شاخص‌هایی نظیر هزینه‌های تحقیق و توسعه، ثبت اختراعات، صادرات محصولات با فناوری پیشرفته و تولیدات علمی، ظرفیت تولید و کنترل دانش، فناوری و نوآوری را به عنوان مؤلفه‌های ساختار دانش اندازه‌گیری می‌کنند (Meo & Usmani, 2014: 1). در نهایت، میزان دسترسی و کنترل بر منابع انرژی و مواد خام راهبردی، توانایی بازیگران در اثرگذاری بر امنیت عرضه و پایداری زنجیره‌های تأمین جهانی را نشان می‌دهد که از ارکان ساختار امنیت در نظریه استرنج محسوب می‌شود (Saadaoui et al., 2025). بنابراین، انتخاب متغیرهای این پژوهش بر اساس

انطباق مفهومی آن‌ها با ابعاد چهارگانه قدرت ساختاری صورت گرفته است و این امر امکان سنجش تجربی جابه‌جایی قدرت اقتصادی در سطح نظام بین‌الملل را فراهم می‌سازد. در سطح نظری کلان‌تر، این پژوهش با ادبیات گذار هژمونیک هم‌راستا است. اما پیش از استناد به این ادبیات، یک تمایز نظری بنیادین باید روشن شود که بدون آن تفسیر داده‌ها به خطا می‌رود. این مسئله تفاوت میان افول مطلق (کاهش ظرفیت‌های داخلی یک قدرت) و افول نسبی (کاهش سهم آن قدرت در برابر رشد دیگران) است. ایالات متحده در دهه‌های اخیر افول مطلق را تجربه نکرده، بلکه افول نسبی ناشی از ظهور اقتصادهای نوظهور اتفاق افتاده است (Keohane & Nye, 2011: 228). این اقتصادها در حال کسب ظرفیت‌های ساختاری جدیدی هستند که پیش‌تر به‌طور انحصاری در اختیار آمریکا بود. در مقابل، جا به جایی‌های ساختاری حتی اگر نسبی باشند چالشی بنیادین برای برتری آمریکا ایجاد می‌کنند. زیرا در بلندمدت توانایی آن در تعریف قواعد بازی را محدود می‌سازند (Mearsheimer, 2019: 48).

ادبیات گذار هژمونیک بر یک اصل مشترک تأکید دارد که تحول در موازنه قدرت را نمی‌توان با یک شاخص واحد توضیح داد. ارزیابی چندبعدی ظرفیت‌های ساختاری برای فهم رقابت هژمونیک ضروری است. این همان دلیل نظری است که این مقاله را ملزم می‌کند هر چهار ساختار استرنج را هم‌زمان اندازه‌گیری کند (Keohane & Nye, 2011: 228; Mearsheimer, 2019: 8). در نهایت نظریه قدرت ساختاری استرنج^۱ (۱۹۷۵) انتخاب شاخص‌ها را توجیه می‌کند و مشخص می‌کند چه معیاری باید اندازه گرفته شود. ادبیات گذار هژمونیک تفسیر یافته‌ها را هدایت می‌کند و مشخص می‌کند چه معنایی از تغییر شاخص‌ها می‌توان استخراج کرد. نمودار ۲ چارچوب مفهومی در مطالعه حاضر را ارائه نموده است.

¹ Strange



نمودار ۲- چارچوب مفهومی (منبع: یافته‌های پژوهش)

در ادامه نحوه محاسبه شاخص‌های اقتصادی به تفکیک بیان شده است. به عنوان نمونه، سهم هر کشور از کل تولید ناخالص جهانی در سال t با رابطه ۱ بیان شده است

$$S_i^{GDP} = \frac{GDP_{i,t}}{\sum_i^n GDP_{i,t}} \times 100 \quad (1)$$

که در آن S_i^{GDP} ، سهم هر کشور از تولید جهانی (به درصد)، $GDP_{i,t}$ ارزش تولید ناخالص داخلی کشور i در سال t و $\sum_i^n GDP_{i,t}$ مجموع ارزش تولید ناخالص داخلی کل دنیا است. برای مقایسه کشورهای، معمولاً $GDP_{i,t}$ کشورها را به دلار تبدیل می‌کنند. برای این کار چندین روش وجود دارد. در مطالعه‌ی حاضر با توجه به نوع اعلام داده‌ها از سوی بانک‌ها و پایگاه‌های اطلاعاتی از روش مبادله‌ی بازار استفاده شده است که به صورت رابطه‌ی (۲) قابل بیان است.

$$ER_{i,t} \times GDP_{i,t}^{Local} = GDP_{i,t}^{USD} \quad (2)$$

در رابطه‌ی (۲)، $ER_{i,t}$ ، نرخ تبدیل واحد پول کشور i به دلار آمریکا در سال t است. $GDP_{i,t}^{Local}$ میزان تولید ناخالص داخلی به ارز ملی هر کشور و در نهایت $GDP_{i,t}^{USD}$ میزان تولید ناخالص داخلی کشور i به دلار آمریکا در سال t است. هم‌چنین جهت محاسبه سهم هر کشور از تجارت جهانی از رابطه‌ی (۳) استفاده شد.

$$S_i = \left(\frac{\text{Export Value}_i + \text{Import Value}_i}{W} \right) \times 100 \quad (3)$$

در رابطه‌ی فوق k_i سهم کشور i از تجارت جهانی (به درصد)، $Export Value_i$ ارزش کل صادرات هر کشور، $Import Value_i$ ارزش کل واردات هر کشور و W ، کل تجارت جهانی کالاها (مجموع صادرات و واردات همه کشورها، به دلار) است. برای محاسبه میزان جریان سرمایه‌گذاری خارجی^۱ (FDI) که معیار بعدی مقایسه بین کشورها است از رابطه‌ی زیر استفاده شده است.

$$Net_i^{FDI} = FDI_i^{inflow} - FDI_i^{outflow} \quad (۴)$$

در رابطه‌ی فوق Net_i^{FDI} ، بیانگر خالص جریان سرمایه‌گذاری خارجی کشور، FDI_i^{inflow} ، میزان جریان سرمایه ورودی به هر کشور و $FDI_i^{outflow}$ میزان خروج سرمایه به کشور به دلار است. جهت محاسبه شاخص‌های ذکر شده و بررسی تغییرات نسبی اقتصاد آمریکا در قیاس با بریکس و کشورهای شمال آفریقا از داده‌های موجود در پایگاه‌های آماری بین‌المللی از جمله بانک جهانی، سازمان توسعه تجارت^۲ (WTO)، صندوق بین‌المللی پول^۳ (IMF)، سازمان مالکیت معنوی جهان^۴ (WIPO) و آژانس بین‌المللی انرژی^۵ (IEA) استفاده شد.

۳- یافته‌های پژوهش

۳-۱- سهم تولید ناخالص داخلی کشورهای بریکس و شمال آفریقا از تولید جهانی

ابتدا روند تغییرات سهم تولید ناخالص داخلی کشورهای بریکس و اقتصادهای پیشرو شمال آفریقا از اقتصاد جهانی در طول سال‌های گذشته تاکنون مورد بررسی قرار گرفت. نمودار ۳ سهم تولید ناخالص داخلی کشورهای بریکس از تولید جهانی را در طول زمان نشان می‌دهد. طبق این نمودار، سهم اقتصادی بریکس طی دو دهه گذشته روندی صعودی داشته و جایگاه این کشورها در ساختار اقتصاد جهانی به طور محسوسی تقویت شده است.

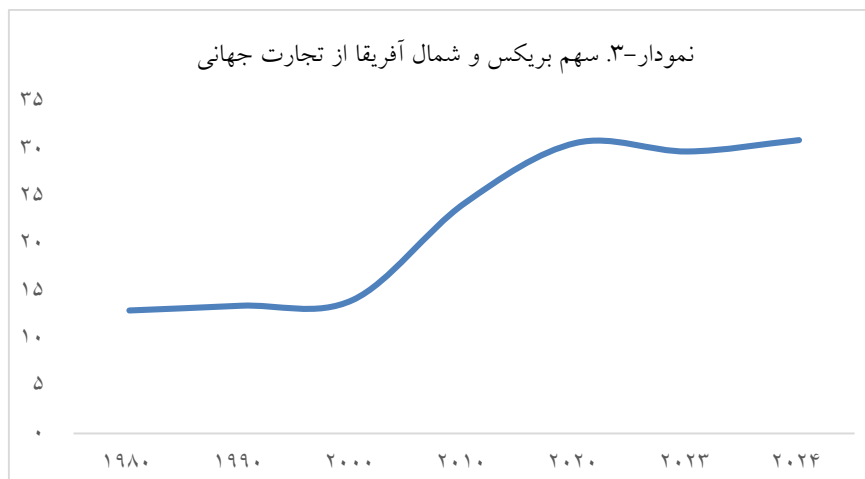
^۱ Foreign Direct Investment (FDI)

^۲ World Trade Organization (WTO)

^۳ International Monetary fund (IMF)

^۴ World Intellectual Property Organization (WIPO)

^۵ International Energy Agency (IEA)



منبع: World bank, 2025

همچنین، سهم تجمعی این کشورها از تولید جهانی از ۱۳ درصد در ۱۹۸۰ به ۳۱ درصد در ۲۰۲۴ افزایش یافته و سهم تجمعی بیش از دو برابر شده است. جهت بررسی علت و نحوه تغییرات در کشورهای مختلف جدول ۱ ارائه شده است.

جدول ۱- سهم بریکس و کشورهای شمال آفریقا از تولید ناخالص جهانی به تفکیک کشورها (درصد)

کشور	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳	۲۰۲۴
برزیل	۱۰/۲	۶/۹	۷/۰	۴/۸	۴/۰	۱/۷	۱/۹	۳/۷	۳/۵
چین	۲/۷	۱/۸	۳/۶	۹/۱	۱۷/۵	۱۸/۴	۱۷/۷	۱۶/۹	۱۶/۲
روسیه	۴/۲	۲/۳	۰/۸	۲/۳	۱/۷	۱/۷	۲/۲	۱/۹	۲/۷
هند	۱/۷	۱/۴	۱/۴	۲/۵	۳/۱	۳/۳	۳/۴	۳/۶	۳/۶
آفریقای جنوبی	۰/۸	۰/۶	۰/۵	۰/۶	۰/۴	۰/۴	۰/۴	۰/۴	۰/۳
ایران	۱/۵	۱/۵	۱/۸	۱/۹	۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۴	۰/۴
امارات	۰/۴	۰/۲	۰/۳	۰/۵	۰/۴	۰/۴	۰/۵	۰/۵	۰/۵
اندونزی	۰/۸	۰/۶	۰/۵	۱/۱	۱/۳	۱/۲	۱/۳	۱/۳	۱/۳
عربستان سعودی	۱/۵	۰/۵	۰/۶	۰/۸	۰/۸	۰/۹	۱/۱	۰/۹	۱/۰
مصر	۰/۲	۰/۴	۰/۳	۰/۳	۰/۴	۰/۴	۰/۵	۰/۴	۰/۳

اتیوپی	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۲
مراکش	۰/۷	۰/۹	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱۱	۰/۱۲
تونس	۰/۲	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱۵	۰/۱۵	۰/۱۶	۰/۱۷
الجزایر	۲/۷	۰/۳	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۳	۰/۳

منبع: World bank, 2025

بر اساس جدول ۱، علت اصلی رشد ۳۱ درصدی عمدتاً به خاطر رشد سریع اقتصادهای چین (از حدود ۲ درصد به بیش از ۱۶ درصد) و هند (از ۱/۷ درصد به حدود ۳/۶ درصد) است. هم‌چنین، رشد جمعیت و مصرف داخلی در چین، هند و اندونزی به همراه افزایش میزان تولید و فروش منابع طبیعی (نفت در عربستان، ایران و الجزایر، آفریقای جنوبی و اتیوپی) و نیز اصلاحات اقتصادی و تنوع صنایع گردشگری در مصر و مراکش، امارات و تونس از سایر عوامل ایجاد کننده این میزان رشد چشم گیر هستند (World bank, 2025).

۳-۲- سهم از تجارت جهانی

تغییرات و سهم کشورهای بریکس و کشورهای شمال آفریقا از تجارت جهانی در بازه ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۴ در جدول ۲ ارائه شده است. بر اساس داده‌ها، چین، هند و امارات بیشترین رشد را تجربه کرده‌اند؛ به‌طوری که سهم چین از حدود ۰/۵ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۹ درصد در سال ۲۰۲۴ رسیده و هند نیز از ۰/۲ درصد به بیش از ۱/۷ درصد ارتقا یافته است. امارات نیز رشد قابل توجهی داشته؛ در حالی که کشورهایمانند برزیل، ایران، تونس و الجزایر شاهد سهمی تقریباً ثابت یا کاهشی در تجارت جهانی بوده‌اند. کشورهای آفریقایی مانند مصر و اتیوپی با وجود افزایش اندک سهم، همچنان در سطحی پایین باقی مانده‌اند. هم‌چنین جدول ۲ نشان می‌دهد که چگونه کشورهای بریکس و اقتصادهای شمال آفریقا در حال کسب سهم بیشتری از تجارت جهانی هستند. این مسئله به علت صنعتی‌سازی و اتخاذ سیاست‌های تجاری آزادتر در این کشورها رخ داده است.

جدول ۲- تغییرات سهم آمریکا، بریکس و کشورهای شمال آفریقا از تجارت جهانی به تفکیک

کشورها (درصد)

کشور	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳	۲۰۲۴
برزیل	۰/۹	۰/۸	۱	۱/۲	۰/۹	۰/۹	۰/۹	۰/۹	۰/۹
چین	۰/۵	۰/۹	۲	۴/۸	۸/۵	۹	۹/۲	۹	۹

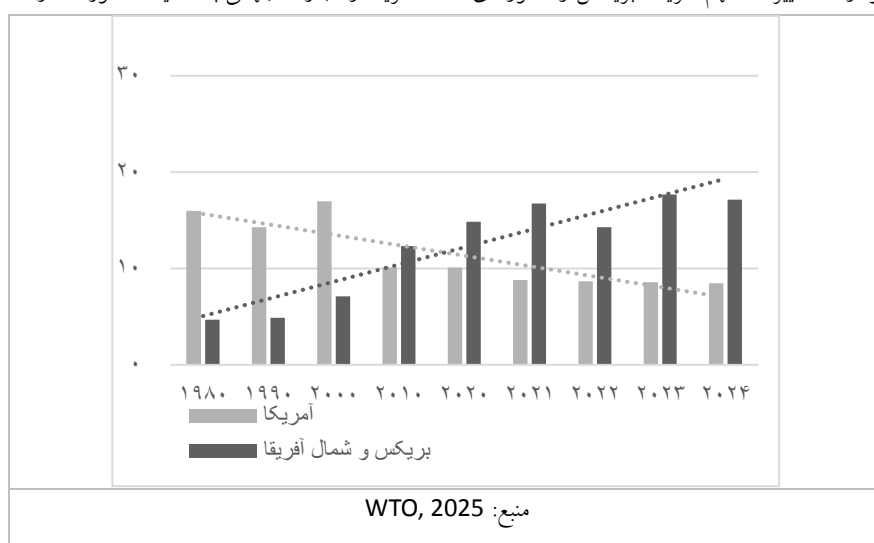
۰/۷	۰/۷	۰/۷	۰/۸	۰/۸	۱/۲	۰/۷	-	-	روسیه
۱/۷	۱/۷	۱/۷	۱/۶	۱/۵	۱	۰/۴	۰/۳	۰/۲	هند
۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۲	۰/۲	۰/۳	آفریقای جنوبی
۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۳	۰/۳	۰/۴	۰/۵	ایران
۱/۴	۱/۴	۱/۴	۱/۳	۱/۲	۱	۰/۶	۰/۴	۰/۳	امارات
۱	۱	۱	۰/۹	۰/۸	۰/۷	۰/۵	۰/۴	۰/۳	اندونزی
۱	۱	۱	۰/۹	۰/۹	۱	۰/۸	۰/۹	۱/۲	عربستان سعودی
۰/۴	۰/۴	۰/۴	۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۲	۰/۲	۰/۱	مصر
۰/۰۷	۰/۰۷	۰/۰۷	۰/۰۶	۰/۰۵	۰/۰۳	۰/۰۲	۰/۰۱	۰/۰۱	اتیوپی
۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۱	۰/۱	۰/۱	مراکش
۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱	تونس
۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	الجزایر
۱۷/۱۷	۱۷/۷	۱۴/۳۱	۱۶/۷۶	۱۴/۸۷	۱۲/۳۳	۷/۱۲	۴/۹۱	۴/۷۱	بریکس و شمال آفریقا
۸/۵	۸/۶	۸/۷	۸/۸	۱۰/۱	۱۰/۱	۱۷	۱۴/۳	۱۵/۹	آمریکا

منبع: WTO, 2025

در ارتباط با اقتصادهای برتر شمال آفریقا می‌توان مشاهده کرد که سهم کشور مصر از تجارت جهانی از ۰/۱ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۰/۴ درصد در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته که بیانگر ۳۰۰ درصد رشد است. هم‌چنین سهم کشور مراکش از تجارت جهانی از ۰/۱ درصد به ۰/۲ درصد افزایش یافته که بیانگر ۱۰۰ درصد رشد است. نکته‌ای که حائز اهمیت است مقدار رشد است نه مقادیر مطلق رشد؛ زیرا بزرگ‌تر شدن سهم یک کشور از تجارت جهانی به معنای کمتر شدن سهم ابرقدرت سابق است. از سوی دیگر هرچند ممکن است این گونه به نظر رسد که سهم فردی کشورهای مانند تونس و الجزایر از تجارت جهانی نسبتاً ثابت باقی مانده، اما باید توجه کرد که در سطح گروهی و منطقه‌ای مجموع سهم تجارت کشورهای یاد شده به انضمام سایر کشورهای شمال آفریقا از جمله مصر، اتیوپی، مراکش از تجارت جهانی از حدود ۰/۴۱ درصد در ۱۹۸۰ به ۰/۹۷ درصد در ۲۰۲۴ افزایش یافته است. این میزان بیانگر ۱۳۶ درصد رشد در کشورهای شمال آفریقا است. این رشد عمدتاً ناشی از افزایش ارزش صادرات و بهبود حجم تجارت است (WTO, 2025). هم‌چنین مشاهده

می‌شود که مجموع سهم گروه کشورهای مورد مطالعه از حدود ۵ درصد در دهه ۱۹۸۰ به بیش از ۱۷ درصد در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته که نشان‌دهنده انتقال قدرت تجاری از اقتصادهای توسعه‌یافته به اقتصادهای مورد بررسی است. روند تغییرات سهم آمریکا، بریکس و شمال آفریقا از تجارت جهانی در نمودار ۴ نیز ارائه شده است.

نمودار-۴. تغییرات سهم آمریکا، بریکس و کشورهای شمال آفریقا از تجارت جهانی به تفکیک کشورها (درصد)



طبق نمودار ۴، در مقایسه با کشورهای مورد بررسی، روندی معکوس در سهم آمریکا از تجارت جهانی مشاهده می‌شود. سهم این کشور از تجارت جهانی در دهه ۱۹۸۰ مقدار ۱۶ درصد بود که در سال‌های اخیر به حدود ۸ درصد کاهش یافته است (WTO, 2025). این افت نشان‌دهنده کاهش تدریجی نقش مسلط آمریکا در اقتصاد جهانی است. در حالی که چین اکنون به سطحی مشابه یا حتی بالاتر از آن رسیده و هند نیز در حال رشد چشم‌گیر است. هم‌چنین، برخی کشورهای منطقه مثل امارات و مصر سهم بیش‌تری از تجارت جهانی کسب نموده‌اند؛ بنابراین، در حالی که سهم آمریکا در تجارت جهانی کاهش یافته، سهم اعضای بریکس و برخی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در حال افزایش است و این امر بازتابی از تغییر موازنه قدرت در اقتصاد بین‌الملل به سود این کشورها و به تعبیر دیگر جابه‌جایی تدریجی کانون تجارت جهانی به سوی قدرت‌های نوظهور است.

۳-۳- جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱ (FDI)

جدول ۳ میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بریکس و کشورهای شمال آفریقا را ارائه نموده است. روند کلی نشان‌دهنده رشد قابل توجه جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در این کشورها طی چهار دهه است که با جهانی‌سازی، اصلاحات اقتصادی و افزایش نقش اقتصادهای نوظهور همخوانی دارد. چین برجسته‌ترین رشد را دارد و از ۳۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ به ۱۱۶ میلیارد دلار در ۲۰۲۴ رسیده است. این کشور اکنون بیش از نیمی از مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی گروه را تشکیل می‌دهد. هند نیز شاهد رشد بسیار زیاد تا ۲۷/۵ میلیارد دلار بوده است. کشورهای شمال آفریقا نیز شاهد رشد چشم‌گیر جذب سرمایه‌گذاری خارجی بوده‌اند به نحوی که مجموع خالص جذب سرمایه این کشورها در سال ۲۰۰۰ به میزان ۳/۹۵- میلیارد دلار بوده که به معنای خروج بیشتر سرمایه نسبت به جذب سرمایه بوده است. با این وجود در سال ۲۰۲۴ مجموع خالص جذب سرمایه این کشورها به ۱۴/۱۵ میلیارد دلار رسیده است که به معنای رشد ۴۵۰ درصدی است. مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی گروه از حدود ۵/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ به بیش از ۲۹۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته. اگرچه نوسانات در سال‌های اخیر مانند روند کاهشی سال ۲۰۲۰ (به دلیل کووید-۱۹) مشهود است؛ ادامه این روند می‌تواند به سیاست‌های جذب سرمایه مانند مناطق آزاد تجاری و توافقات دوجانبه کمک کند.

جدول-۳. میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بریکس و کشورهای شمال آفریقا (میلیون دلار)

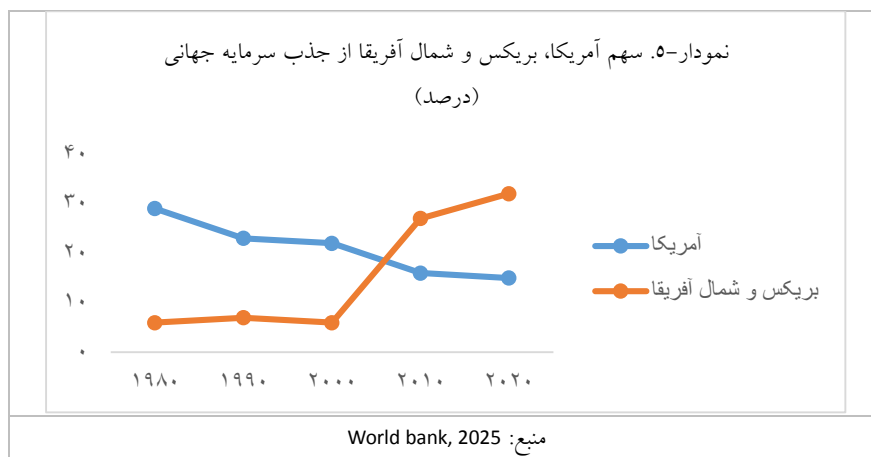
کشور	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳	۲۰۲۴
برزیل	-	۹۸۹	۸۸۸	۴۸۵۰۶	۳۷۷۸۶	۴۶۴۴۱	۴۱۰۰۰	۳۴۰۰۰	۳۵۰۰۰
چین	-	۳۴۸۷	۱۶۳	۱۱۴۷۳۴	۱۴۹۳۴۲	۱۸۰۹۵۷	۱۸۰۰۰۰	۱۱۶۰۰۰	۱۱۶۰۰۰
روسیه	-	-	۵۱۰	۴۳۰۹	۹۶۸۰	۹۰۰۰	۳۳۰۰	۳۳۰۰	۳۳۰۰
هند	-	۲۳۷	-۴۵۵۰	۲۷۴۱۷	۶۴۰۷۸	۴۴۷۶۳	۴۹۴۰۰	۲۷۵۰۰	۲۷۵۰۰
آفریقای جنوبی	-	-	۱۸۴	۳۶۳۹	۳۱۰۰	۸۸۰۰	۹۰۰۰	۸۵۰۰	۸۵۰۰
ایران	-	-	۱۲۳۵	۳۶۴۹	۱۳۴۲	۸۳۸	۱۵۰۰	۱۴۲۲	۱۴۴۹
امارات	-	-	۱۳۵	۵۵۰۰	۱۹۸۸۴	۲۰۶۶۷	۲۲۷۳۷	۳۰۶۸۸	۴۵۶۰۰
اندونزی	-	۱۰۹۳	۲۰۱	۱۳۷۷۱	۱۸۵۹۰	۲۰۱۳۵	۲۱۴۳۳	۲۲۰۰۰	۲۲۵۰۰

^۱ Foreign Direct Investment (FDI)

عربستان سعودی	-	-	۷۷۹	۲۸۱۰۵	۵۳۹۹	۲۸۳۰۰	۱۹۳۰۰	۱۵۷۰۰	۱۵۷۰۰
مصر	-	-	۴۳۸	۶۳۸۶	۵۹۰۰	۵۱۰۰	۱۱۴۰۰	۹۸۰۰	۱۰۰۰۰
اتیوپی	-	-	۸۸۸	۲۸۸	۲۴۰۰	۴۳۰۰	۳۶۷۰	۳۲۶۰	۳۵۰۰
مراکش	-	-	۱۶۳	۱۵۷۴	۱۷۲۰	۲۱۵۰	۲۱۱۰	۲۲۰۰	۲۳۰۰
تونس	-	-	۵۱۰	۱۵۱۳	۵۹۲	۵۱۶	۷۰۰	۶۵۰	۷۰۰
الجزایر	-	-	-۴۵۵۰	۲۲۶۰	۱۱۳۰	۸۷۰	۱۹۰۰	۱۸۰۰	۱۸۵۰

منبع: World bank, 2025

برای مقایسه بهتر میزان جذب سرمایه خارجی در کشورهای مورد بررسی و اقتصاد آمریکا نمودار ۵ ارائه شده است. طبق نمودار، سهم آمریکا از ۳۰ درصد در سال ۱۹۸۰ کاهش یافته و به ۱۵ درصد در سال ۲۰۲۰ رسیده و در عین حال سهم کشورهای بریکس و شمال آفریقا از جذب سرمایه جهانی از ۵ درصد در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۳۰ درصد در سال ۲۰۲۰ رسیده است (World bank, 2025). این مطلب نشان‌دهنده تحول عمیق در ساختار اقتصاد جهانی و انتقال قدرت اقتصادی از غرب به اقتصادهای نوظهور است. این روند که عمدتاً ناشی از رشد سریع اقتصادی چین و هند، اصلاحات بازارمحور و جذابیت این کشورها برای سرمایه‌گذاری خارجی است، کاهش هژمونی اقتصادی ایالات متحده را برجسته می‌کند و به ظهور نظامی چندقطبی در اقتصاد و ژئوپلیتیک جهانی اشاره دارد.



۳-۴. ذخایر ارزی و میزان استفاده از ارز ملی در مبادلات بین‌المللی در برابر هژمونی دلار

ذخایر ارزی کشورها معمولاً به دلار آمریکا گزارش می‌شود و شامل ارزهای خارجی، طلا و سایر دارایی‌ها است. مجموع ذخایر ارزی برای هر کشور در جدول ۴ ارائه شده است.

جدول-۴. میزان ذخایر ارزی کشورهای بریکس، شمال آفریقا و نیز آمریکا (میلیارد دلار)

کشور	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳	۲۰۲۴
برزیل	۶/۹	۹/۸	۳۳	۲۸۸	۳۵۶	۳۶۲	۳۲۵	۳۵۶	۳۶۴
چین	۲/۵	۲۸/۶	۱۶۶	۲۸۴۸	۳۲۱۶	۳۲۵۰	۳۱۲۷	۳۲۳۸	۳۲۸۵
روسیه	-	-	۲۴/۳	۴۸۰	۵۹۶	۶۳۱	۵۸۲	۵۹۸	۶۰۶
هند	۵/۸	۵/۸	۴۲/۳	۲۹۷/۳	۵۹۰	۶۳۴	۵۶۳	۵۹۵	۶۲۵
آفریقای جنوبی	۲/۴	۳/۱	۶/۹	۴۴	۵۵	۵۸	۵۸	۶۲	۶۲
ایران	۱۴/۶	۶/۱	۵/۱	۷۹/۶	۴	۴	۴	۱۰	۱۰
امارات	۲/۸	۴/۵	۱۸	۳۶/۵	۱۰۶/۵	۱۲۸	۱۳۲	۱۸۷	۱۹۰
اندونزی	۷	۷/۳	۲۹/۴	۹۶/۲	۱۳۶	۱۴۵	۱۳۷	۱۴۶	۱۴۹
عربستان سعودی	۲۸/۶	۱۴/۳	۱۶/۱	۴۴۴	۴۵۳	۴۵۶	۴۵۷	۴۳۸	۴۴۰
مصر	۱/۲	۴/۳	۱۵/۱	۳۶	۴۰/۴	۴۱	۳۴/۲	۳۵/۳	۴۴
اتیوپی	۰/۲	۰/۲	۳/۳	۳	۳/۲	۳/۲	۲/۵	۳/۵	۳/۷
مراکش	۰/۸	۴/۲	۱۰/۲	۳۴	۳۶	۳۵/۷	۳۲/۳	۳۶	۳۶/۵
تونس	۰/۵	۱	۱/۹	۹/۷	۹/۳	۸/۸	۸/۷	۸/۱	۸/۵
الجزایر	۲/۴	۲	۱۲	۱۶۲	۴۸/۲	۴۳/۵	۷۱/۸	۶۹/۳	۷۰
آمریکا	۲۶/۸	۳/۳	۳۱/۹	۴۶/۳	۸۶/۹	۹۶/۲	۱۱۱	۱۲۳/۵	۱۲۵

منبع: IMF, 2025

با بررسی جدول ۴ مشاهده می‌شود که کشورهای چین و هند با تمرکز بر تنوع‌بخشی ذخایر ارزی برای کاهش وابستگی به دلار، شاهد بیشترین رشد در میزان ذخایر ارزی بوده‌اند. به‌عنوان مثال ذخایر ارزی چین در سال‌های اخیر به شدت افزایش یافته و از ۲/۵ میلیارد دلار در ۱۹۸۰ به ۳۲۸۵ میلیارد دلار در ۲۰۲۴ رسیده است. این امر بیانگر تسلط چین بر تجارت جهانی و تلاش این کشور

برای ذخیره ارزی به عنوان پشتوانه مالی و قدرت اقتصادی است. همچنین ذخایر ارزی هند نیز روندی افزایشی داشته و از ۵/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ به ۶۲۵ میلیارد دلار در ۲۰۲۴ رسیده است. به طور کلی، چین و هند رشد چشم گیر ذخایر ارزی را تجربه کرده اند و در حال تبدیل شدن به قدرت های اقتصادی جهانی با ذخایر ارزی عظیم هستند. سایر کشورهای بریکس مانند برزیل، روسیه، عربستان سعودی و امارات نیز ذخایر ارزی خود را تقویت کرده اند و در نتیجه این کشورها برای مقابله با بحران های مالی و تجاری در آینده قدرت بیشتری دارند. در مقابل، ایران و برخی کشورهای آفریقایی مانند اتیوپی و تونس همچنان با چالش های زیادی در زمینه انباشت ذخایر ارزی روبرو هستند. از سوی دیگر، مجموع ذخایر ارزی کشورهای شمال آفریقا (مصر، مراکش و الجزایر) در سال ۱۹۸۰، به میزان ۴/۴ میلیارد دلار بوده که این میزان در سال ۲۰۲۴ به ۱۵۰/۵ میلیارد دلار رسیده است. این رشد چشمگیر به دلیل افزایش صادرات کالاهای صنعتی، رشد بخش خدمات و گردشگری است. (IMF, 2025)

۳-۵. قدرت نوآوری و فناوری

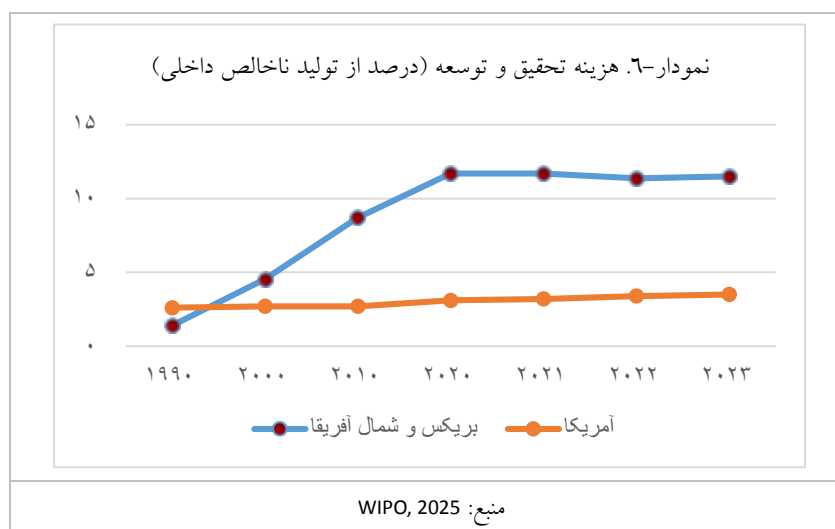
قدرت نوآوری و فناوری خود شامل ملاک های متفاوتی از جمله میزان هزینه تحقیق و توسعه از تولید ناخالص داخلی، تعداد درخواست های ثبت اختراع، صادرات فناوری بالا و تعداد مقالات علمی و فنی است که در این قسمت به تفصیل و به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفته اند.

۱- هزینه تحقیق و توسعه^۱ (درصد از تولید ناخالص داخلی)

هزینه تحقیق و توسعه به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی یکی از شاخص های کلیدی قدرت نوآوری است. نمودار ۶ مقدار هزینه تحقیق و توسعه کشورهای حوزه بریکس، شمال آفریقا و نیز آمریکا را ارائه نموده است. طبق نمودار، افزایش هزینه تحقیق و توسعه ایالات متحده از ۲/۳ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۳/۷ درصد در سال ۲۰۲۳، نشان دهنده تعهد پایدار این کشور به نوآوری و فناوری پیشرفته است. با این وجود، کشورهای بریکس و شمال آفریقا با رشد خارق العاده از ۱/۵ درصد در ۱۹۹۰ به حدود ۱۲ درصد در سال ۲۰۲۳، به عنوان رقیب بلامنازع در این حوزه ظاهر شده و نه تنها از آمریکا پیشی گرفته اند، بلکه دستیابی آمریکا به این مقدار را نیز غیر قابل حصول ساخته اند.

^۱ Research & Development Expenditure as percentage of GDP

چین با رشد چشمگیر از ۰/۶ درصد در ۱۹۹۰ به ۲/۵ درصد در سال ۲۰۲۳، به عنوان نزدیک ترین رقیب ظاهر شده و فاصله خود با آمریکا را کاهش داده است. همچنین کشورهای هند، برزیل و ایران نیز پیشرفت هایی داشته اند (به ترتیب ۰/۷، ۱/۲ و ۰/۹ درصد)، اما همچنان از نظر حجم سرمایه گذاری در تحقیق و توسعه عقب تر هستند. کشورهای شمال آفریقا (مراکش، تونس، مصر، الجزایر) با هزینه های بین ۰/۳ درصد تا ۰/۷ درصد به دلیل محدودیت های مالی و زیرساختی، نقش مکمل دارند تا رقیب. این شکاف نشان می دهد که آمریکا همچنان پیشتاز است، اما چین به طور نسبی در حال کاهش هژمونی نوآورانه آن است، در حالی که سایر کشورها در مراحل ابتدایی توسعه ظرفیت های تحقیق و توسعه خود هستند (WIPO, 2025).



۲- تعداد درخواست های ثبت اختراع^۱

تعداد درخواست های ثبت اختراع معیاری برای خروجی نوآوری و خلاقیت فناوری است (WIPO, 2025). در جدول ۵ تعداد درخواست های ثبت اختراع بریکس، شمال آفریقا و نیز آمریکا ارائه شده است. ایالات متحده با ثبت حدود ۳۰۰ هزار ثبت اختراع در سال ۲۰۲۳، همچنان یکی از رهبران جهانی است؛ اما چین با ثبت ۱/۶ میلیون ثبت اختراع در همان سال، به طور قابل توجهی از آن پیشی گرفته است. این امر نشان دهنده سرمایه گذاری عظیم در نوآوری صنعتی و فناوری است. در

^۱ Patent

میان سایر کشورهای بریکس، هند و ایران رشد قابل توجهی داشته‌اند. کشورهای شمال آفریقا با کمتر از هزار ثبت اختراع در سال، به دلیل محدودیت‌های زیرساختی و کمبود منابع انسانی متخصص، تأثیر ناچیزی در این حوزه دارند. این داده‌ها نشان می‌دهند که چین به‌عنوان یک جایگزین بالقوه برای آمریکا در نوآوری ثبت اختراع ظهور کرده، اما سایر کشورهای بریکس و شمال آفریقا هنوز در مراحل ابتدایی هستند و نمی‌توانند به‌طور مستقیم با آمریکا رقابت کنند (WIPO, 2025).

جدول ۵- تعداد درخواست‌های ثبت اختراع بریکس، شمال آفریقا و نیز آمریکا (هزار عدد)

کشور	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳
آمریکا	۶۲	۹۶	۱۶۴	۲۴۱	۲۸۶	۲۹۰	۲۹۵	۳۰۰
برزیل	-	۲	۳	۴	۶	۶	۷	۷
چین	-	۳	۱۳	۱۳۵	۱۵۰۰	۱۶۰۰	۱۶۰۰	۱۶۰۰
روسیه	-	-	۱۷	۲۶	۲۲	۲۱	۲۰	۲۰
هند	-	۱	۲	۷	۲۶	۲۸	۳۰	۳۲
آفریقای جنوبی	-	۲	۲	۱	۱	۱	۱	۱
ایران	-	-	۱	۶	۱۲	۱۳	۱۳	۹
امارات	-	-	-	۰/۱	۰/۵	۰/۶	۰/۷	۰/۸
اندونزی	-	-	۰/۲	۱	۳	۳	۴	۴
عربستان سعودی	-	-	۰/۱	۰/۳	۱	۱	۱	۱
مصر	-	-	۰/۳	۰/۵	۱	۱	۱	۱
اتیوپی	-	-	۰/۰۱	۰/۰۱	۰/۰۵	۰/۰۶	۰/۰۷	۰/۰۸
مراکش	-	-	۰/۱	۰/۳	۰/۳	۰/۴	۰/۴	۰/۴
تونس	-	-	۰/۱	۰/۱	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲
الجزایر	-	-	-	۰/۰۵	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۰/۱

منبع: WIPO, 2025

۳- صادرات فناوری بالا^۱

صادرات فناوری بالا نشان‌دهنده توانایی یک کشور در تجاری‌سازی فناوری‌های پیشرفته است که به‌عنوان درصدی از مقدار صادرات بیان می‌شود. جدول ۶ مقدار صادرات فناوری نوین بریکس، شمال آفریقا و نیز آمریکا ارائه کرده است. ایالات متحده با سهم ۲۰ درصد از صادرات تولیدی در

^۱ High-Technology Exports (Percentage of Manufactured Exports)

سال ۲۰۲۳، همچنان یکی از بازیگران کلیدی است، اما کاهش از ۳۳ درصد در سال ۲۰۰۰ نشان‌دهنده افت نسبی در سطح جهانی است. چین با افزایش صادرات فناوری بالا از ۱۹ درصد در ۲۰۰۰ به ۳۲ درصد در ۲۰۲۳، به‌عنوان رهبر جدید ظاهر شده و توانایی خود را در تولید و صادرات محصولات با فناوری پیشرفته نشان داده است. هند و امارات نیز رشد متوسطی داشته‌اند، اما سایر کشورهای بریکس پیشرفت محدودی نشان داده‌اند. کشورهای شمال آفریقا با سهم‌های زیر ۵ درصد، به دلیل وابستگی به صنایع اولیه، نقش ناچیزی در این حوزه دارند. این روند نشان می‌دهد که چین به‌طور قابل توجهی شکاف با آمریکا را پر کرده، اما سایر کشورهای مورد بررسی هنوز در حاشیه رقابت جهانی فناوری باقی مانده‌اند (WIPO, 2025).

جدول ۶. میزان صادرات فناوری نوین بریکس، شمال آفریقا و نیز آمریکا (درصد از کل صادرات)

کشور	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳
آمریکا	-	۳۲	۳۳	۲۳	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
برزیل	-	۶	۱۹	۱۲	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
چین	-	۵	۱۹	۳۰	۳۱	۳۱	۳۱	۳۲
روسیه	-	-	۱۷	۹	۱۱	۱۰	۹	۸
هند	-	۵	۷	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۲
آفریقای جنوبی	-	۵	۷	۶	۵	۵	۵	۵
ایران	-	-	۲	۳	۲	۲	۲	۲
امارات	-	-	۳	۴	۷	۸	۸	۹
اندونزی	-	۱	۱۳	۸	۷	۷	۷	۷
عربستان سعودی	-	۱	۲	۲	۳	۳	۳	۳
مصر	-	۱	۱	۲	۲	۲	۲	۲
اتیوپی	-	-	-	۱	۱	۱	۱	۱
مراکش	-	۲	۵	۶	۵	۵	۵	۵
تونس	-	۳	۵	۵	۴	۴	۴	۴
الجزایر	-	-	۱	۱	۱	۱	۱	۱

منبع: WIPO, 2025

۴- تعداد مقالات علمی و فنی^۱

تعداد مقالات علمی و فنی معیاری برای تولید دانش و مشارکت در نوآوری علمی است. جدول ۷ روند تغییرات مقالات علمی و فنی بریکس، شمال آفریقا و آمریکا را ارائه کرده است. ایالات متحده با حدود ۴۶۰ هزار مقاله در سال ۲۰۲۳، همچنان یکی از پیشتازان جهانی است، اما چین با ۷۷۰ هزار مقاله از آن پیشی گرفته و نشان‌دهنده سرمایه‌گذاری عظیم در آموزش عالی و پژوهش است. در میان کشورهای بریکس، هند، ایران و برزیل رشد قابل توجهی داشته‌اند. می‌توان گفت چین و تا حدی هند و ایران در تولید دانش علمی به آمریکا نزدیک شده‌اند؛ اما برخی اعضای بریکس هنوز فاصله زیادی با استانداردهای جهانی دارند. کشورهای شمال آفریقا نیز شاهد رشد چشمگیری در تعداد مقالات علمی بوده‌اند به نحوی که مجموع تعداد مقالات این کشورها در سال ۱۹۹۰ به میزان ۱۴۰۰ عدد بوده که در سال ۲۰۲۳ به ۶۹ هزار عدد رسیده است (WIPO, 2025).

جدول-۷. تعداد مقالات علمی و فنی بریکس، شمال آفریقا و آمریکا (هزار عدد)

کشور	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳
آمریکا	۱۵۰	۱۸۰	۲۱۰	۲۶۰	۴۳۰	۴۴۰	۴۵۰	۴۶۰
برزیل	-	۲	۶	۲۳	۵۰	۵۲	۵۳	۵۴
چین	-	۶	۱۴	۱۵۰	۶۷۰	۷۰۰	۷۴۰	۷۷۰
روسیه	-	-	۱۵	۲۳	۸۰	۸۲	۷۵	۷۰
هند	-	۹	۱۱	۳۶	۱۵۰	۱۶۰	۱۷۰	۱۸۰
آفریقای جنوبی	-	۲	۳	۶	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
ایران	-	۰/۳	۱	۱۶	۶۵	۶۷	۶۸	۷۰
امارات	-	۰/۲	۱	۱۴	۱۵	۱۶	۱۶	۱۷
اندونزی	-	۰/۱	۰/۳	۲	۳۰	۳۲	۳۵	۳۷
عربستان سعودی	-	۰/۵	۱	۴	۳۲	۳۴	۳۶	۳۸
مصر	-	۱	۲	۷	۳۵	۳۷	۳۹	۴۰
اتیوپی	-	-	۰/۱	۰/۴	۳	۳/۵	۴	۴/۵
مراکش	-	۰/۳	۰/۶	۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
تونس	-	۰/۲	۰/۵	۳	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳

^۱ Scientific and Technical Journal Articles

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۱	۰/۳	۰/۱	-	الجزایر
----	----	----	----	---	-----	-----	---	---------

منبع: WIPO, 2025

در مجموع، بررسی داده‌ها و شاخص‌های محاسبه شده در رابطه با قدرت نوآوری و فناوری نشان می‌دهند که ایالات متحده همچنان در عرصه نوآوری و فناوری قدرتمند است، با این وجود چین به عنوان یک رقیب اصلی، به ویژه در ثبت اختراع، صادرات فناوری بالا و تولید مقالات علمی، ظهور کرده و سهم جهانی آمریکا را به صورت قابل توجه کاهش داده است. سایر کشورهای بریکس مانند هند و ایران در برخی شاخص‌ها پیشرفت‌هایی داشته‌اند، اما هنوز نمی‌توانند به طور کامل با آمریکا رقابت کنند. کشورهای شمال آفریقا مانند مراکش، مصر و الجزایر نیز نقش مکمل دارند.

۴- نقش در تأمین انرژی و مواد خام استراتژیک

نقش کشورهای بریکس و کشورهای شمال آفریقا در تأمین انرژی و مواد خام استراتژیک از سال ۱۹۸۰ به بعد، تحت تأثیر تحولات ژئوپلیتیکی، پیشرفت‌های فناوری و منابع طبیعی، به طور قابل توجهی تغییر کرده است (GEM, 2024; Montana et al, 2025: 5).

طبق آمار اداره اطلاعات انرژی آمریکا^۱ ایالات متحده، به عنوان بازیگری پیشرو در تولید انرژی، شاهد نوساناتی در سهم جهانی خود بوده است. تولید نفت آمریکا از ۸/۶ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۸۰ به ۲۰/۱ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۴ افزایش یافت. همچنین، تولید گاز طبیعی از ۱۹/۴ هزار میلیارد فوت مکعب در سال ۱۹۸۰ به ۳۸/۶ هزار میلیارد فوت مکعب در سال ۲۰۲۳ رسید (EIA, 2025). در مقابل، کشورهایی مانند عربستان سعودی (تولید نفت: از ۸/۱ میلیون بشکه در روز در ۱۹۸۰ به ۱۰/۷ میلیون در ۲۰۲۳)، روسیه (از ۷ میلیون بشکه در ۱۹۹۰ به ۱۰/۵ میلیون بشکه در ۲۰۲۳) و چین (از ۲/۱ میلیون بشکه در ۱۹۸۰ به ۴/۲ میلیون در ۲۰۲۳) به طور جمعی سهم جهانی خود را از حدود ۲۰ درصد در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۴۰ درصد در سال ۲۰۲۳ افزایش داده‌اند. این امر بیانگر شکل‌گیری نظامی چندقطبی در بازار انرژی است (IEA, 2025).

در حوزه گاز طبیعی نیز کشورهای بریکس به طور فزاینده‌ای آمریکا را به چالش کشیده‌اند. به عنوان مثال تولید روسیه (از ۱۵/۵ هزار میلیارد فوت مکعب در ۱۹۹۰ به ۲۲/۷ هزار میلیارد در ۲۰۲۳)، ایران (از ۰/۶ در ۱۹۸۰ به ۸/۹ هزار میلیارد فوت مکعب در ۲۰۲۳) و چین (از ۰/۵ هزار

^۱ U.S. Energy Information Administration (EIA)

میلیارد در ۱۹۸۰ به ۷/۸ هزار میلیارد فوت مکعب در ۲۰۲۳) به مقدار چشمگیری رشد کرده‌اند. این امر منجر به افزایش سهم جهانی بریکس (از ۲۵ درصد در ۱۹۹۰ به ۴۵ درصد در ۲۰۲۳) شده است. در تولید زغال‌سنگ، چین (با افزایش از ۰/۶ میلیارد تن در ۱۹۸۰ به ۴/۷ میلیارد تن در ۲۰۲۳) با تولید بیش از ۵۰٪ سهم جهانی پیش‌تاز است، در حالی که هند و اندونزی نیز رشد چشمگیری داشته‌اند، اما تولید آمریکا از ۰/۸ میلیارد تن در ۱۹۸۰ به ۰/۵ میلیارد تن در ۲۰۲۳ کاهش یافت. آفریقای جنوبی و روسیه نیز با تولید پایدار حدود ۰/۳ و ۰/۴ میلیارد تن، نقش مهمی دارند (IEA, 2025).

نقطه قوت اصلی کشورهای شمال آفریقا در تأمین مواد خام و منابع انرژی استراتژیک در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نهفته است. الجزایر با در اختیار داشتن حدود ۲/۳ تریلیون مترمکعب ذخایر گاز طبیعی و صادرات پایدار به اروپا، یکی از تأمین‌کنندگان کلیدی انرژی این قاره به شمار می‌رود. تولید گاز این کشور از حدود ۱/۸ هزار میلیارد فوت مکعب در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۹ هزار میلیارد فوت مکعب در سال ۲۰۲۳ افزایش یافته است (IEA, 2025). مصر نیز با بهره‌برداری از میادین گازی شرق مدیترانه به یکی از صادرکنندگان عمده گاز مایع تبدیل شده است (IEA, 2025). تونس از طریق توسعه میادین نفت و گاز در مناطق صحرایی نقش تکمیلی در تأمین انرژی منطقه‌ای ایفا می‌کند و مراکش با سرمایه‌گذاری گسترده در پروژه‌های انرژی تجدیدپذیر به‌ویژه در حوزه خورشیدی، در مسیر کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی گام برمی‌دارد (IEA, 2025). بدین ترتیب، ترکیب ظرفیت‌های فسیلی و تجدیدپذیر، جایگاه کشورهای شمال آفریقا را به‌عنوان یکی از ارکان مهم امنیت انرژی و تأمین مواد خام در نظام اقتصادی جهانی تثبیت کرده است (IEA, 2025).

لذا در خصوص نقش در تأمین انرژی و مواد خام استراتژیک می‌توان این‌گونه جمع‌بندی نمود که کشورهای بریکس و شمال آفریقا به مقدار زیادی جایگزین آمریکا شده و هژمونی آمریکا را در این زمینه کاهش داده‌اند. در مجموع، ظهور بریکس و کشورهای شمال آفریقا نظم جدیدی ایجاد کرده و اهرم فشار آمریکا در زنجیره‌های تأمین را کاهش داده است.

آنچه یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند، صرفاً هم‌زمانی کاهش سهم آمریکا و افزایش سهم بریکس و شمال آفریقا نیست، بلکه یک رابطه‌ی علی ساختاری است که باید از هم گشوده شود.

همان‌گونه که مشاهده شد، آنچه واقعاً تغییر کرده، وزن نسبی قدرت آمریکا در تعیین قواعد بازی اقتصاد جهانی است. این تمایز اهمیت تحلیلی دارد زیرا نشان می‌دهد مکانیزم افول، رقابتی-جایگزینی نیست، بلکه افزایشی-موازی است. هر واحد رشد اقتصادی چین، هند یا اعضای شمال آفریقا، به صورت خودکار سهم نسبی آمریکا را در ساختار تولید استرنج (۱۹۷۵) کاهش می‌دهد، بدون آنکه آمریکا الزاماً رفتار اقتصادی خود را تغییر داده باشد. این منطق ساختاری-نسبی توضیح می‌دهد چرا سهم آمریکا از تولید جهانی هم‌زمان با رشد مطلق اقتصاد داخلی آن کاهش یافته است. پدیده‌ای که در ادبیات افول هژمونیک از آن به عنوان فرسایش خزننده یاد می‌شود. نتیجه‌ی آن است که داده‌های این پژوهش نه شاهی بر سقوط آمریکا، بلکه شاهی بر بازتوزیع تدریجی ظرفیت تعریف قاعده در یک نظام چند بازیگره است. این جابه‌جایی که با معیار ساختار تولید استرنج قابل تفسیر است، به معنای تغییر در مرکز ثقل نظام اقتصادی بین‌المللی است.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری قدرت ساختاری استرنج نشان داد که تحول اقتصاد جهانی را نمی‌توان صرفاً به کاهش سهم اقتصادی ایالات متحده یا رشد اقتصادهای نوظهور تقلیل داد، بلکه این تحول بیانگر جابه‌جایی تدریجی قدرت ساختاری در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. بازیگران نوظهور در هر یک از چهار ساختار به تدریج ظرفیت‌های مستقلی برای تولید، تأمین مالی، خلق فناوری و کنترل منابع راهبردی ایجاد کرده‌اند. پیامد این تحول، کاهش تدریجی انحصار ایالات متحده در هدایت قواعد اقتصاد جهانی است. از این رو، افول مشاهده‌شده بیش از آنکه افول مطلق یک قدرت باشد، بازتاب بازتوزیع قدرت ساختاری میان بازیگران متعدد است.

در این چارچوب، نقش بریکس و اقتصادهای منتخب شمال آفریقا صرفاً افزایش وزن اقتصادی آن‌ها نیست، بلکه ایجاد شبکه‌های جدید همکاری در حوزه‌های مالی، تولیدی، فناورانه و انرژی است که به تدریج وابستگی نظام بین‌الملل به سازوکارهای سنتی تحت رهبری ایالات متحده را کاهش می‌دهد؛ بنابراین، تأثیر این بازیگران بر گذار نظم اقتصادی جهانی از مسیر جانشینی مستقیم یک هژمون با هژمون دیگر صورت نمی‌گیرد، بلکه از طریق شکل‌گیری مراکز متعدد قدرت ساختاری تحقق می‌یابد. این یافته، با ادبیات گذار هژمونیک نیز همخوان است و نشان می‌دهد که

تغییر نظم جهانی بیش از آنکه حاصل فروپاشی قدرت مسلط باشد، نتیجه افزایش ظرفیت ساختاری قدرت‌های نوظهور و توزیع تدریجی توانایی تعریف قواعد بازی در سطح نظام بین‌الملل است. بر این اساس، اقتصاد جهانی در حال حرکت به سوی نظامی چندمرکزی است که در آن رقابت اصلی میان دولت‌ها بر سر توانایی شکل‌دهی به قواعد حاکم بر تولید، فناوری، نظام مالی و امنیت اقتصادی خواهد بود. در این میان، یافته‌های پژوهش نشان داد که تأثیر بریکس و اقتصادهای منتخب شمال آفریقا بر افول نسبی قدرت اقتصادی ایالات متحده، نه از مسیر تضعیف مستقیم ظرفیت‌های داخلی این کشور، بلکه از طریق کاهش تدریجی انحصار آن در چهار ساختار قدرت استرنج قابل تبیین است. گسترش ظرفیت‌های تولیدی، توسعه سازوکارهای مالی، ارتقای توانمندی‌های فناورانه و افزایش نقش این بازیگران در امنیت انرژی موجب شده است که توانایی ایالات متحده در تعریف و هدایت قواعد اقتصاد جهانی به تدریج میان بازیگران بیشتری توزیع شود. در نتیجه، افول نسبی ایالات متحده بیش از آنکه ناشی از کاهش قدرت ملی این کشور باشد، حاصل افزایش ظرفیت‌های ساختاری بازیگران نوظهور و توزیع تدریجی قدرت در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. از این منظر، بریکس و اقتصادهای شمال آفریقا به عنوان تسریع‌کننده گذار تدریجی از نظم تک‌قطبی به نظامی چندمرکزی عمل می‌کنند که در آن قدرت اقتصادی در قالب شبکه‌ای از مراکز اثرگذار توزیع می‌شود.

در چنین شرایطی، سیاست‌گذاران کشورهای در حال توسعه باید راهبردهای خود را بر تقویت مؤلفه‌های قدرت ساختاری متمرکز سازند، زیرا در نظم اقتصادی نوظهور، جایگاه کشورها بیش از هر چیز به توانایی آن‌ها در اثرگذاری بر قواعد اقتصاد بین‌الملل وابسته خواهد بود. در ساختار تولید، ارتقای جایگاه در زنجیره‌های ارزش جهانی، توسعه صنایع با فناوری پیشرفته و کاهش وابستگی به صادرات مواد خام باید در اولویت قرار گیرد. در ساختار مالی، تنوع‌بخشی به شرکای اقتصادی، توسعه سازوکارهای مالی و پولی منطقه‌ای و کاهش آسیب‌پذیری در برابر شوک‌های نظام مالی بین‌المللی قدرت چانه‌زنی کشورها را افزایش می‌دهد. در ساختار دانش، سرمایه‌گذاری در پژوهش، نوآوری و فناوری‌های نوظهور پیش شرط ارتقای جایگاه رقابتی کشورها خواهد بود. همچنین، در ساختار امنیت، بهره‌گیری هوشمندانه از ظرفیت‌های انرژی، زیرساخت‌های راهبردی و موقعیت‌های ژئواکونومیک می‌تواند نقش کشورها را در شکل‌دهی به ترتیبات جدید اقتصاد جهانی تقویت کند.

افزون بر این، نهادهای بین‌المللی اقتصادی نیز برای حفظ کارآمدی و مشروعیت خود ناگزیر خواهند بود سازوکارهای حکمرانی، توزیع حق رأی و فرآیندهای تصمیم‌گیری را متناسب با تغییرات ساختاری اقتصاد جهانی بازنگری کنند تا شکاف میان توزیع واقعی قدرت اقتصادی و ساختار نهادی موجود کاهش یابد. در مجموع، تحقق این راهبردها می‌تواند ظرفیت کشورهای در حال توسعه را برای مشارکت فعال‌تر در شکل‌دهی قواعد اقتصاد جهانی افزایش داده و زمینه حضور مؤثرتر آنها را در نظم چندمرکزی در حال ظهور فراهم سازد.

Translated References to English

- Adrian, T., & Liang, N. (2016). Monetary Policy, Financial Conditions, and Financial Stability. Federal Reserve Bank of New York Staff Reports. Retrieved at https://www.newyorkfed.org/medialibrary/media/research/staff_reports/sr690.pdf
- African Development Bank. (2023). North Africa economic outlook 2023: With economic growth set to reach 4.6 percent in 2023, North Africa should make green growth an urgent regional priority. African Development Bank Group. retrieved at <https://www.afdb.org/en/documents/north-africa-economic-outlook-2023>
- Ajorlou, H. (2021). A New US Foreign Policy; The Decline from a Superpower to a Great World power. Journal of American Strategic Studies, 1(2). 93-109. <https://doi.org/10.27834743/ASS.2018.1017> [In Persian].
- Al Mosharafa, R (2024). Navigating the tides of de-dollarization: Impact on global economy and BRICS initiatives. World Review of Political Economy, 15(4), 566-581. <https://doi.org/10.13169/worldreviewpoliecon.15.4.0566>
- Aljadani, A., Ibrahim, R. L., Raimi, L., Al-Mulali, U., & Al-Faryan, M. A. S. (2025). Unlocking African economic growth potentials through the lenses of trade openness and financial development shocks. Cogent Economics & Finance, 13(1). <https://doi.org/10.1080/23322039.2025.2457480>
- Al-kasasbeh, O., Alzghoul, A., & Alghraibeh, K. (2022) Global FDI inflows and outflows in emerging economies Post-COVID-19 era. Futur Bus J.8(1):53. doi: 10.1186/s43093-022-00167-z. PMCID: PMC9641682.
- Arslanalp, S., Eichengreen, B., & Simpson-Bell, C. (2022). The stealth erosion of dollar dominance: Active diversifiers and the rise of nontraditional reserve currencies. IMF Working Paper Series, WP/22/58. International Monetary Fund. <https://doi.org/10.5089/9798400204746.001>
- Ashraf, N. (2023). Revisiting international relations legacy on hegemony: The decline of American hegemony from comparative perspectives. Review of Economics and Political Science. 8 (6): 410–426. <https://doi.org/10.1108/REPS-05-20190061>
- Bagheri Dolatabadi, A. (2024). The Decline of the United States and the Rise of China: An Assessment Based on Traditional and Technological Power Indicators. American Strategic Studies Journal. 69–105. <https://doi.org/10.47176/asr.2025.1270> [in Persian]
- Barnett, M., & Duvall, R. (2005) Power in International Politics. International Organization. 59 (1). 39-75. doi:10.1017/S0020818305050010
- Bolt, J., & van Zanden, J. L. (2024). Maddison- style estimates of the evolution of the world economy: A new 2023 update. Journal of Economic Surveys. <https://doi.org/10.1111/joes.12618>
- Bolt, J., Inklaar, R., de Jong, H., & van Zanden, J. L. (2018). Rebasing 'Maddison': new income comparisons and the shape of long-run economic development. Maddison Project Working Paper, No. 10. Retrieved at https://irs.princeton.edu/sites/g/files/toruqf276/files/Rebasing%20Maddison_May_2017.pdf
- Cartwright, M. (2024). Embedded hegemony and the evolution of the United States' structural power. International Relations, 0(0). <https://doi.org/10.1177/00471178241268418>
- Chang, J. (2023). Strategic competition and US–China relations: A conceptual analysis. The Chinese Journal of International Politics, 16(3), 333-360. <https://doi.org/10.1093/cjip/poad023>
- Cohen, B. J. (2015). Currency power: Understanding monetary rivalry. Princeton University Press. ISBN: 9780691167855

- Cooley, A., & Nexon, D. (2024). Exit from hegemony: The unraveling of the American global order. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780190916473.001.0001>.
- Dadush, U. Demertzis, M & B. Wolff, G, B (2017). Europe's role in North Africa- development, investment and migration. Bruegel Policy Contributions 20004. <https://ideas.repec.org/s/bre/polcon.html>.
- Duggan, N., Ladines Azalia, J. C., & Rewizorski, M. (2021). The structural power of the BRICS (Brazil, Russia, India, China and South Africa) in multilateral development finance: A case study of the New Development Bank. International political Science review. 43 (4). 495-511. <https://hdl.handle.net/10468/14326>
- Edwards, L., & Lawrence, R. Z. (2013). Rising tide: Is growth in emerging economies good for the United States? Peterson Institute for International Economics, number 5003, ISBN: 978-0-88132-500-3. Retrieved at <https://www.piie.com/bookstore/rising-tide-growth-emerging-economies-good-united-states>
- Eichengreen, B., Mehl, A., & Chitu, L. (2017). How global currencies work: Past, present, and future. Princeton University Press. ISBN:9780691177007.
- Faraji, M. (2021). Emerging Powers and the Hegemonic Order. Strategic Studies Quarterly, 24(2), 183–209. [20.1001.1.17350727.1400.24.92.6.0](https://doi.org/10.1001.1.17350727.1400.24.92.6.0) [In Persian]
- Fatemejad, S. A., & Eslami, R. (2022). China, India, and the Regional Order in Central Asia: A Test for Managing Great Powers? Central Eurasia Studies, 15(1), 205–228. [10.22059/jcep.2022.345680.450083](https://doi.org/10.22059/jcep.2022.345680.450083) [In Persian]
- Fichtner J. (2017). Perpetual decline or persistent dominance? Uncovering Anglo-America's true structural power in global finance. Review of International Studies. 43(1): 3-28. [doi:10.1017/S0260210516000206](https://doi.org/10.1017/S0260210516000206)
- Global Energy Monitor (GEM). (2024). Energy in the BRICS. Retrieved at <https://globalenergymonitor.org/research/energy-brics#:~:text=GEM%20data%20show%2072%20GW,%2C%20India%2C%20and%20Brazil%20alone>.
- Ikenberry, G. J. (2018). The end of liberal international order? International Affairs, 94 (1), 7-23. Retrieved at https://gji3.scholar.princeton.edu/sites/g/files/toruqf2666/files/gji3/files/inta94_1_2_241_ikenberry.pdf
- International Energy Agency. (2025). World energy outlook. <https://www.iea.org/reports/world-energy-outlook-2025>
- International Monetary Fund (IMF). (2021). US dollar share of global foreign exchange Reserves (COFER). Available at: <https://data.imf.org/en/datasets/IMF.STA:COFER>.
- Iqbal, B. A. (2022). BRICS as a driver of global economic growth and development. Global Journal of Emerging Market Economies, 14(1), 7-8. <https://doi.org/10.1177/09749101211067096>
- Jahangiri, M., & Vafaee Saadi, Kh. (2018). The Russia–India–China (RIC) Triangle and the Possibility of Creating an Emerging Cooperation Network. Central Asia and the Caucasus Quarterly, 110, 117–148. [In Persian]
- Keohane, R. O., & Nye, J. S. (2011). Power and interdependence (4th ed.). Longman.
- Khadem, F. (2012). The Geopolitics of Emerging Powers (BRIC) and the Outlook for 2050. Geopolitics Quarterly, 8(2), 96–124. [20.1001.1.17354331.1391.8.26.4.2](https://doi.org/10.1001.1.17354331.1391.8.26.4.2) [In Persian]
- Malkin, A. (2020). The made in China challenge to US structural power: Industrial policy, intellectual property and multinational corporations. Review of International Political Economy, 29(2), 538-570. <https://doi.org/10.1080/09692290.2020.1824930>
- McDowell, D. (2017). Brother, can you spare a billion? The United States, the IMF, and the international lender of last resort. Oxford University Press. number 9780190605766.

- Mearsheimer; J. J. (2019). Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order. *International Security* 2019; 43 (4): 7–50. https://doi.org/10.1162/isec_a_00342
- Melber, H. (2022). Africa's middle classes. *Africa Spectrum*, 57(2), 204-219. <https://doi.org/10.1177/00020397221089352>
- Meo, S. A., Usmani, A. M. (2014). Impact of R&D expenditures on research publications, patents and high-tech exports among European countries. *European Review for Medical and Pharmacological Sciences* 18(1):1-9
- Mirtorabi, S., Bayat, M., Ghorbani Sheikhneshin, A., & | Monavari, S. A. (2025). The U.S.–China Trade War and Its Implications for the International Trade Order (2017–2025). *Journal of American Strategic Studies*. 5 (3). 37-69. [10.47176/asr.1323](https://doi.org/10.47176/asr.1323) [In Persian]
- Montana, F., Cellura, M., Di Silvestre, M. L., Longo, S., Luu, L. Q., Riva Sanseverino, E., & Sciumè, G. (2025). Assessing Critical Raw Materials and Their Supply Risk in Energy Technologies. A Literature Review. *Energies*, 18(1), 86. <https://www.mdpi.com/1996-1073/18/1/86>
- Morin, J. F., & Teper, E. (2023). Empire strikes back: Comparing US and China's structural power in outer space. *Global Studies Quarterly*, 3(4) 1-13. <https://doi.org/10.1093/isagsq/ksad067>
- Nach, M., & Ncwadi, R. (2024). BRICS economic integration: Prospects and challenges. *South African Journal of International Affairs*, 31(2), 151–166. <https://doi.org/10.1080/10220461.2024.2380676>
- Norrlöf, C. (2014). Dollar hegemony: A power analysis. *Review of International Political Economy*, 21(5), 1042–1070. <http://www.jstor.org/stable/24673032>.
- Oatley, T., Winecoff, W. K., Pennock, A., & Bauerle Danzman, S. (2013). The political economy of global finance: A network model. *Perspectives on Politics*, 11(1), 133-153. <https://doi.org/10.1017/S1537592712003593>
- Petry J, Nölke A. (2024) BRICS and the Global Financial Order: Liberalism Contested? Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781009498739>
- Saadaoui, J., Smyth, R., & Vespignani, J. (2025). Ensuring the security of the clean energy transition: Examining the impact of geopolitical risk on the price of critical minerals, *Energy Economics*, 142, <https://doi.org/10.1016/j.eneco.2025.108195>.
- Saeedi, R. (2021). Analyzing the Reasons for the Decline of the USA from the Viewpoint of Long Cycles Theory. *American Strategic Studies Journal*. 1(1). 5–29. [10.27834743/ASS.2018.1025](https://doi.org/10.27834743/ASS.2018.1025) [in Persian]
- Schindler, S., Alami, I., DiCarlo, J., Jepson, N., Rolf, S., Bayırbağ, M. K., Zhao, Y (2023). The second Cold War: US-China competition for centrality in infrastructure, digital, production, and finance networks. *Geopolitics*, 29 (4), 1083-1120. <https://doi.org/10.1080/14650045.2023.2253432>
- Shaeri Karimi, M., Karimifard, H., Ameri Golestani, H., & Mohaqeqnia, H. (2023). Challenges of U.S. Policy in Eurasia in Confrontation with the Emerging Power of China. *Journal of International Relations Research*, 13(2), 7–30. [10.22034/irr.2023.376350.2313](https://doi.org/10.22034/irr.2023.376350.2313) [In Persian]
- Shukla, S. (2022). REVISITING STRUCTURAL POWER IN THE GLOBAL ECONOMY: IT'S MULTINATIONALS, NOT STATES. *Journal of International Affairs*, 2022 75(1). 187-202. <https://www.jstor.org/stable/27203129>
- Soleimanpour, H., & Molaei, A. (2013). Emerging Powers in the Transitional Era of the International System. *Foreign Relations Quarterly*, 7–34. [In Persian]
- Strange, S. (1975). What Is Economic Power, and Who Has It? *International Journal*. 30 (2), 207-224. [10.1177/002070207503000202](https://doi.org/10.1177/002070207503000202)

- U.S. Energy Information Administration (EIA). <https://www.eia.gov>
- Vafaei, H., Zolfaghari, M., & Ahmadinejad, H. (2023). Examining China's Cultural Diplomacy in Response to the Declining United States. *American Strategic Studies Journal*. 2(3). 37–56. [10.27834743/ASS.2203.1084.2](https://doi.org/10.27834743/ASS.2203.1084.2) [in Persian]
- Walt, S. M. (2018). *The hell of good intentions: America's foreign policy elite and the decline of U.S. primacy*. Farrar, Straus and Giroux. ISBN-10: 0374280037, ISBN-13: 978-0374280031
- World bank. (2025). Available at: <https://www.worldbank.org>
- World Intellectual Property Organization. (2025). WIPO statistics database. <https://www.wipo.int/statistics/en/>
- World Trade Organization. (2025). WTO data portal. <https://data.wto.org>